

آینده دین در جهان مدرن

دکتر علی پایا*

چکیده

در مقاله حاضر، پس از ارائه توصیف کوتاهی در باب مفاهیم اصلی مورد اشاره در بحث از مدرنیته و دین، در این خصوص استدلال می‌شود که آینده دین در جهان مدرن بستگی تام به نحوه تطوراتی خواهد داشت که برای دین و مدرنیته رخ خواهد داد. از آنجا که امکان پدیدار شدن مدل‌های متنوعی از مدرنیته و ظهور تفسیرها و قرائت‌های گونه‌گونی از دین وجود دارد، و با توجه به آن که کنشگرانی که در عرصه تعاملات اجتماعی نقش ایفا می‌کنند، می‌توانند تا اندازه‌ای در شکل دادن به آینده‌های محتمل الوقوع سهم داشته باشند، جایگاه دین در جهان آینده، تابع چند متغیره‌ای خواهد بود که یکی از متغیرهای اصلی آن عبارت است از نوع واکنشی که کارگزاران و نمایندگان این نهاد برای پاسخگویی به نیازهای فردی و جمعی شهروندان ارائه می‌کنند. نتیجه‌گیری نهایی مقاله ناظر به این نکته است که به اعتبار آن که مدرنیته مبتنی بر خرد نقاد و مدافع ارزش‌های عام انسانی، در قیاس با مدل‌های دیگر مدرنیته که در آن‌ها این دو جنبه کمتر مورد توجهند، از احتمال استمرار بیشتری برخوردار است، آن نوع قرائت از دین که با الزامات مدل برتر مدرنیته هماهنگی بیشتری داشته باشد، از شانس بالاتری برای قبول و پذیرش و رواج در جهان آینده برخوردار خواهد بود.^۱

واژه‌های کلیدی: ۱- دین ۲- مدرنیزاسیون ۳- مدرنیته

۱. مقدمه

برگزار کنندگان سمیناری که به تازگی درباره "دین و مدرنیته" برگزار شد دو پرسش را با شرکت کنندگان در میان گذارده بودند:

*. دانشیار مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور و استاد مدعو مرکز مطالعات در باره دموکراسی، دانشگاه وستمنستر.

به اعتقاد شما، آیا دین با مدرنیته و مدرنیزاسیون سازگار است؟ آیا سنتزی میان این دو را ممکن می‌دانید؟

مهم‌ترین استلزاماتی که مدرنیته و مدرنیزاسیون برای دین ایجاد می‌کند، چیست؟ با نظریهٔ جامعه‌شناختی سکولاریزاسیون (در دو سطح خرد و کلان) چه نسبتی دارید؟ به دیگر سخن فکر می‌کنید در دوران مدرن چه بر سر دین می‌آید؟

پاسخ مختصر و فشرده من به پرسش اول، "آری، اما به شرطها و شروطها" است و در خصوص پرسش دوم پاسخ عبارت است از همگام شدن دین با زمانه مدرن. اما این ایجاز می‌تواند به بدفهمی منجر شود. پس به ناگزیر می‌باید دست به کار شرح و بسط و توضیح مطلب شد. این امر به نوبه خود در ترازهای مختلفی می‌باید دنبال شود. در نخستین تراز، یعنی تراز ایضاح مفهومی، لازم است تا آنجا که ممکن است مراد از مفاهیمی هم‌چون "دین"، "مدرنیته"، "مدرنیزاسیون"، "سکولاریزاسیون" و نظایر آنها روشن شود. هر مفهوم در درون شبکه‌ای از مفاهیم و معانی به هم پیوسته جایگاه مورد نظر را برای آنان که از آن مفهوم بهره می‌گیرند احراز می‌کند. بنابراین ضرورت دارد در باره این شبکه‌های معنایی نیز روشنگری شود. در یک تراز دیگر، که از حیث نظری فراگیرتر است، می‌باید به تئوری‌هایی که در آنها به رابطه میان دین و مدرنیته و سکولاریزاسیون و نظایر آنها پرداخته شده نظر کرد و نقادانه محتوای آنها را کاوید و دعاویشان را مورد سنجش قرار داد. در این فرایند نقادی و ارزیابی در عین حال می‌باید آگاهانه به ابزارهای روش‌شناسانه‌ای که به کار گرفته شده‌اند و موضع و موقفی که خود تحلیلگر اشغال کرده، توجه داشت و با در نظر گرفتن این ظرفیت‌ها، کار ارزشیابی را پی گرفت.

۲. مدرنیته، مدرنیزاسیون، و سکولاریزاسیون

در خصوص این جهات سه گانه که بدان اشاره شد نویسندگان و صاحب نظران سخن بسیار گفته‌اند و رساله‌ها و کتاب‌های متعددی در این باب تحریر کرده‌اند. در حجم اندک مقاله کنونی می‌باید بنا را بر اختصار و اجمال گذارد و به توضیح در حد اقلی که مخل انتقال معانی و مفاهیم مورد نظر نباشد بسنده کرد.

دین، مدرنیته و سکولاریزاسیون هر سه نام‌هایی برای پدیده‌هایی هستند که در جهان تعاملات انسانی ظاهر شده‌اند. نامگذاری معمولاً نخستین مرحله تشخیص بخشیدن به امور به نیت درک بهتر آنهاست. حضور پدیده‌های فاقد نام برای فاعل شناسایی که از وجود آنها فی‌الجمله اطلاع پیدا کرده مشکل افزاست. بیمار زمانی که پزشک برای علتی که از آن رنج می‌برد نامی ذکر می‌کند، تا اندازه‌ای به یافتن درمان امیدوار می‌شود.

از یک دیدگاه رئالیستی، در بحث از پدیدارهای اجتماعی می‌باید میان جهات هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه تمیز گذارد و از برآمیختن آن‌ها پرهیز کرد. اهمیت این امر به خصوص آن‌گاه بهتر آشکار می‌شود که توجه کنیم به اعتقاد برخی از نویسندگان (به عنوان نمونه ویتگنشتاین متأخر (۱۹) و جمعی که در حوزه الهیات از آرای او تأثیر پذیرفته‌اند) نمی‌توان میان توصیف چیستی باورها به پدیدارهای اجتماعی و شیوه کسب این باورها و دلایلی که برای آن‌ها اقامه می‌شود، تکفیک کرد. بر مبنای رویکرد اخیر، پدیدارها یا هستارهای اجتماعی، موجودیتی مستقل از روایت یا گفتمانی که توصیفگر آن‌هاست ندارند.

از دیدگاه دین‌باوران، دین (لااقل تا آن‌جا که بر ادیان ابراهیمی قابل تطبیق است) مجموعه‌ای از باورها و آداب و آیین‌ها است با مشخصاتی که در پی می‌آید. محوری‌ترین باور در میان این مجموعه باورها، اعتقاد به یک موجود برین است که خالق هستی به شمار می‌آید. هسته اصلی آیین‌ها و آداب، به وسیله پیامبری که در برهه‌ای از تاریخ حضور خود را آشکار می‌کند و پیام موجود برین را برای مخاطبان بازگو می‌کند، شکل می‌گیرد. آیین‌ها و آداب و نیز مجموعه باورها هم‌چون مظهری سیال، در ظرف ذهن و اندیشه افراد و در قالب فرهنگ‌ها و جغرافیاهای متنوع، و در طول زمان، تا اندازه‌ای شکل ظرف‌ها و قالب‌ها را به خود می‌گیرند و پذیرای محدودیت آن‌ها می‌شوند.

مدرنیته، آن‌چنان که در مقاله دیگری متذکر شده‌ام (۴)، از یک دیدگاه هستی‌شناسانه (اونتولوژیک)، هستار اجتماعی پیچیده‌ای است که در یک محدوده زمانی و مکانی (که تنها می‌توان حدود آن را به تقریب بیان کرد و تعیین حد و مرز دقیق آن ممکن نیست) ظهور کرده و تطور یافته و در جریان این سیر تطوری هم‌حوزه تأثیرش گسترش یافته هم‌شکل‌ها و صورت‌های متنوع‌تری از آن به منصفه ظهور رسیده است. نویسندگان مختلف فی‌الجمله زمان ظهور مدرنیته را در قرن شانزدهم و مکان آن را قاره اروپا معرفی کرده‌اند.

از حیث معرفت‌شناسانه مفهوم "مدرنیته" یک برساخته نظری است برای معنا بخشیدن و تفسیر توده پیچیده‌ای از رویدادها و حوادث و وقایع که در ظرف زمانی و مکانی‌یی که بدان اشاره شد ظاهر گردید و دامنه تأثیراتش اکنون تقریباً همه ارض مسکون را در بر گرفته است. این رویدادها محصول تعامل کنشگران با یکدیگر، و با محیط و اجزای مادی و نهادهای برساخته موجود در آن و نیز با محصولاتی است که به جهان، آن‌گونه که پوپر بیان می‌کند، تعلق دارند. مدرنیته در معنای اخیر مدلی است که به وسیله تحلیل‌گر به نیت تصویرگری، فهم و تبیین یک "واقعیت اجتماعی" ارائه می‌شود. هر چند این مدل، از

سوی هر تحلیل‌گری که عرضه شود، به اعتبار "مدل بودن" واجد عناصر و فرض‌های ساده‌کننده، ساختارهای ایده‌آل شده یا تقریبی، و جنبه‌های انتزاعی است، اما تلاش آن در نهایت فراچنگ آوردن واقعیت پیچیده و ذوابعادی است که با نام "مدرنیته" به آن اشاره می‌شود.

در تاریخ اندیشه، در بحث از علل پیدایش و رشد مدرنیته، به شماری از تحولات بنیادین به عنوان جریان‌هایی که زمینه ساز ظهور این پدیدار در مغرب زمین شدند اشاره می‌شود. از جمله این تحولات شکل‌گیری بورژوازی شهری و رو به ضعف نهادن نظام فئودالی، کشف سرزمین‌های تازه، نواندیشی دینی و جنبش اصلاح دین، رنسانس (نوزایش) هنری و ادبی و نظایر آن است. اما بدون تردید یکی از اصلی‌ترین عوامل ظهور مدرنیته در زیست بومی که از آن با عنوان "اروپا" یاد می‌شود، رشد "علم جدید" از قرن پانزدهم به بعد بود. پیدایش علم جدید به ناگهان انسان اروپایی را از جهان بسته‌ای که در آن می‌زیست به پهنه فراخ یک کیهان بی‌کران پرتاب کرد و کهکشانی از مسایل کاملاً نو و چالش‌های به کلی بدیع را در برابر او مطرح ساخت. در تلاش برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌های نوظهور، انسان اروپایی به تدریج، به ظرفیت‌های تازه‌ای دست یافت و به مرحله‌ای گام نهاد که کانت از آن با عنوان "دوره بلوغ آدمی" یاد می‌کند و همان را مشخصه اصلی "عصر روشنگری" به شمار می‌آورد.

مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون مفاهیمی مرتبط با مدرنیته و جهان مدرنند. اولی یک فرایند اجتماعی است که در آن کوشش می‌شود نهادها و روابط و مناسبات در قلمروهای مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده متحول شوند تا با مقتضیات جهان مدرن انطباق پیدا کنند. این فرایند هم‌چون اغلب تحولات اجتماعی در بسیاری از موارد با نتایج ناخواسته‌ای که مخالف اهداف برنامه‌ریزان بوده، همراه است. دومی نوعی فرایند عرفی شدن و عقلانی شدن امور در عرصه اجتماعی است. در این فرایند مقام داوری برای تصمیم‌گیری در فعالیت‌های متنوعی که در قلمرو حیات جمعی ظهور می‌یابد به عقل جمعی سپرده می‌شود و کوشش می‌گردد از دامنه تأثیر هر آن‌چه که نتوان آن را در حیطه عمومی مورد واریسی و ارزیابی قرار داد، در زمینه تصمیم‌گیری و داوری امور تا حد امکان کاسته شود.

در تعاریف مختصری که از مدرنیته، مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون ارائه شد، تأکید بر عقل و عقلانیت، به منزله نوعی وجه مشترک جلوه‌گر می‌شود. همین نکته سبب شده که شماری از نویسندگان در بحث از دین در جهان مدرن و آینده آن چنین نتیجه بگیرند که

به اعتبار وجود عناصری در دین که از سنخ تکاپوهای عقلانی نیستند، با بسط گستره مدرنیته، از دامنه نفوذ دین نیز کاسته خواهد شد.

این اظهار را، که به واسطه جایگاه قائلان آن از تأثیر گسترده‌ای برخوردار شده، می‌باید در پرتو برخی ملاحظات مورد تأمل قرار داد. ملاحظه نخست آن‌که، مدرنیته، چنان‌که اشاره شد فرایند متحدالشکل و واحدی نیست که به صورت خطی در طول زمان و در بستر مکان بسط پیدا کرده باشد. آن‌چه که با عنوان مدرنیته از آن یاد می‌شود جریان سیالی است که منجر به ظهور انرژی‌های مادی و غیر مادی فراوانی شده است. ظهور این انرژی‌ها به نوبه خود زمینه ساز تحقق ظرفیت‌ها و امکانات جدید و شکل‌گیری انواع الگوهای رفتاری، شکل‌های زندگی، و چارچوب‌های معرفتی‌یی شده که با شتاب دستخوش تحول و تطوّرند. همین تنوعات درونی در جریان مدرنیته موجب شده تا صورت‌هایی از مدرنیته ظهور یابد که در آن به عوض تکیه به جایگاه عقل به عنوان داور نهایی امور، بر اهمیت عواطف و احساسات و اراده در شکل دادن به زندگی انسان‌ها و تغییر در محیط تأکید می‌شود. بررسی رابطه میان این اشکال مدرنیته با موقعیت دین در جهان مدرن حائز اهمیت است.

ملاحظه دوم آن‌که مدرنیته، در همه صورت‌ها و مدل‌های متنوع آن، دارای سویه‌ها و جنبه‌های متنوعی است و هر یک از این جنبه‌ها به شیوه‌ای بعضاً متفاوت از جنبه‌ها و سویه‌های دیگر با پدیدار دین تعامل می‌کنند. به عنوان مثال پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک، یا تحولات بازار، یا رویکردهای اخلاقی هر یک به شیوه خاص خود بر دین تأثیر می‌گذارند و از آن اثر می‌پذیرند. در بحث از آینده دین در جهان مدرن باید مشخص ساخت که کدام یک از این جنبه‌ها، به نحو اولی و اصلی، مد نظر قرار دارد. برای مقصودی که در این رساله کوتاه دنبال می‌شود، عمدتاً به جنبه‌های سیاسی مدرنیته و به خصوص نقش دولت مدرن در ارتباط با دین توجه خواهد شد.

ملاحظه سوم آن‌که هرچند دامنه مدرنیته مدت‌هاست از اروپا به نقاط دیگر جهان کشیده شده اما این بسط دامنه با تضعیف موقعیت دین در اقطار مختلف کره ارض همراه نبوده است. به عکس مشاهدات تجربی حکایت از آن دارد که در دهه‌های پایانی قرن بیستم و سال‌های آغازین قرن بیست و یکم، رفتارهای دینی از جلوه و بروز به مراتب بیشتری برخوردار شده‌اند. پرسشی که در این زمینه می‌باید مورد توجه قرار گیرد آنست که آیا این شواهد را می‌باید به معنای سازگاری دین و مدرنیته تفسیر کرد.

بالاخره آخرین ملاحظه آن‌که به اعتقاد برخی، از آن‌جا که عمر دوران مدرن و عصر مدرنیته در شرف پایان است و اجل این هستار تاریخی به سر رسیده و زمانه جدیدی که از آن با عنوان پست مدرن یاد می‌شود در حال شکل‌گیری است و با توجه به آن‌که از جمله

عناصر مقوم دوران پست مدرن توجه به باورهای دینی است، می‌توان نسبت به آینده دین و جایگاه مؤثر آن خوشبین بود. میزان اعتبار این دعوی نیز می‌باید با دقت مورد ارزیابی قرار گیرد.

۳. دین و مدرنیته

صرف‌نظر از این ملاحظات چند گانه پاره‌ای از مسائل نظری با تأثیرات و نتایج عملی گسترده نیز وجود دارند که با موضوع آینده دین در جهان مدرن مرتبطند. به عنوان نمونه در جوامع کثرت‌گرای مدرن چه نقشی را می‌توان برای باورهای دینی در شکل دادن به سیاست‌ها و رویه‌های اداره اجتماع قائل شد؟ به خصوص با توجه به آن‌که ارزش‌های مورد نظر نظام‌های دینی متفاوت در بسیاری از موارد با یکدیگر تعارض دارند، چگونه می‌توان به شیوه‌ای سازگار میان آن‌ها آشتی برقرار کرد؟ یک مساله دیگر ناظر به فجایع انسانی گسترده‌ای است که بعضاً از رهگذر باورهای دینی ظهور می‌کند و یا آن‌که این باورها در شدت بخشیدن به ابعاد آن نقش دارند. از جنگ‌های خونین بالکان تا جنایت‌های اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی تا کشتار مردم بی‌گناه عراق در جریان اقدامات فرقه گرایانه مذهبی و بسیاری نمونه‌های مشابه، این نکته به ذهن متبادر می‌شود که ظاهراً حضور دین در عرصه عمومی راه را برای چند صدایی بودن و همزیستی مسالمت‌آمیز گروه‌های مختلف تنگ می‌کند. به این ترتیب این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌باید دامنه تأثیر دین به حیطة خصوصی محدود شود؟ در چنین صورتی مرز این حیطة چگونه از حیطة عمومی جدا می‌شود؟

چنان‌که اشاره شد شواهد تجربی حکایت از آن دارند که بر خلاف دیدگاه‌های بسیاری از چهره‌های سرشناس در حوزه جامعه‌شناسی دین، در چند دهه اخیر نهاد دین موقعیت خود را به عنوان نیرویی که می‌تواند نماینده و نماد واقعیت‌های اجتماعی جدید باشد و زبانی برای بازگو کردن خواست‌ها و آرزوها، رنج‌ها و دردها، و تصورات و دانسته‌های افراد به شمار آید، تثبیت کرده است (۱۰). زبان دینی در دهه‌های اخیر برای بیان ایده‌های مهمی در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی به کار گرفته شده است. افراد با استفاده از این زبان برای خلق هویت‌های معین، و به چالش کشیدن دیدگاه‌های رایج در زمینه عدالت، صلح، آزادی، سعادت، نظام‌های اداره‌کننده اجتماع، و نظایر آن بهره گرفته‌اند.

ازدیاد تأثیر باورهای دینی در عین حال با کثرت و تنوع گرایش‌های دینی همراه شده است. نهادهای رسمی نماینده دین در جوامع مختلف تا حد زیادی حجیت و اقتدار گذشته

خود را در نگاه دین باوران از دست داده‌اند و در جای آن‌ها، رویکردهای تازه‌ای به فهم دینی و آداب و آئین‌های دین، از سوی افراد اتخاذ شده است. در مواردی فاصله میان این شیوه‌های جدید "دینداری" با شیوه‌های مألوف‌تر و متعارف‌تر چنان زیاد است که "مؤمنان سنتی" یا نهادهای رسمی متولی دین، پیروان این شیوه‌های تازه را به خروج از دین و بی دینی متهم می‌کنند. به این ترتیب چنان‌که در آغاز بحث اشاره شد این نکته اهمیت می‌یابد که روشن سازیم مقصود از دین چیست و آیا هر نوع جنبش اجتماعی که دارای شماری از ارزش‌هاست، "دینی" به شمار می‌آید و هر قرائتی از آموزه‌های دینی، می‌تواند مدعی اصالت و صحت شود یا آن‌که وقتی سخن از "دین" و "دینداری" به میان می‌آید تنها فهم یا فهم‌های معینی را می‌توان معتبر تلقی کرد. این نکته در پاسخ به پرسش اصلی مقاله، یعنی آینده دین، نیز حائز اهمیت است. زیرا باید روشن شود آیا بقای هر نوع پدیدار اجتماعی را که نام "دین یا دینی" بر خود بگذارد می‌توان به معنای بقای دین در جهان آینده تلقی کرد یا آن‌که در این زمینه معیارهای سختگیرانه‌تری باید به کار گرفته شود.

یکی از مشخصه‌هایی که برای مدرنیته بر شمرده‌اند آنست که بر شتاب تحولاتی که در عرصه زندگی اجتماعی پدید می‌آید به نحو چشمگیری افزوده است. فیلسوفان از دیرباز به مسأله تغییر در همه ارکان هستی توجه کرده بودند، اما در حالی که این تغییرات، تا آن‌جا که به حوزه تعاملات انسانی ارتباط پیدا می‌کرد، در جهان کهن بطلی و کند بود، در دوران جدید به نحو فزاینده‌ای بر سرعت آن افزوده شده است. تا آن‌جا که اکنون یکی از معیارهای مدرن‌تر بودن ناظر به همین سرعت و شتاب انجام امور و واقع شدن تحولات در زندگی روزانه جوامع است. بر همین مبناست که به عنوان مثال آمریکا از اروپا "مدرن‌تر" تلقی می‌شود و یا در خود آمریکا ایالت‌های شمالی "مدرن‌تر" از ایالت‌های جنوبی "به شمار می‌آیند و یا در اروپا بخش غربی آن "مدرن‌تر" از بخش شرقی محسوب می‌شود.

شتاب سریع تحولات به معنای دامن زدن به کثرت امور و تجزیه هستارها و نهادهای به ظاهر متحد و یک‌پارچه، و در عین حال ایجاد وحدت‌های اعتباری در ترازهای بالاتر است. این تحولات سریع به نوبه خود موجب می‌شود تا امور متضاد با سرعت و تواتر بیشتری در عرصه تعاملات اجتماعی ظاهر شوند. در پهنه هستی، چنان‌که اشاره شد هیچ هستاری از تحول و تغییر بر کنار نیست و در جهان مدرن این تحول و تغییر که غالباً منجر به تجزیه ساختارهای موجود و شکل‌گیری برساخته‌های جدید می‌شود با شتاب بیشتری جریان دارد. نهاد دین و باورهای دینی نیز به منزله پدیدارها و هستارهایی که در جهان جدید حضور دارند از چنین تغییر و تبدلی در امان نخواهند بود. پرسش اینست که دامنه تحولات در مورد هر پدیدار یا هستار تا کجا می‌تواند ادامه یابد پیش از آن‌که هستار یا پدیدار مورد نظر

هویت و اینهمانی خود را از دست بدهد و به قول فلاسفه دچار انقلاب در ماهیت شود و به هستاری با ماهیت متفاوت بدل گردد؟ به طور مشخص‌تر، در جهان جدید که نهاد دین و باورهای دینی دستخوش تغییرات مستمر و شتابنده و گریز ناپذیر واقع شده‌اند، تا کجا می‌توانند ماهیت خود را محفوظ نگاه دارند و از قلب تمام عیار ماهیت خود جلوگیری کنند و آیا اساساً چنین امری شدنی و ممکن است؟

دائرة المعارف ادیان جدید (۱۵) حاوی اطلاعاتی خواندنی در باره صدها فرقه و مذهب و آئین تازه در غرب و شرق عالم است که هر یک هزاران پیرو دارند و آداب و رسوم و باورهایی را ترویج می‌کنند که شباهت زیادی با آنچه که متولیان فرقه‌ها و مذاهب ادیان شناخته شده‌تر از آن سخن می‌گویند ندارند، هر چند که آموزه‌های احیاناً مشابهی را نیز می‌توان در میان آن‌ها پیدا کرد. می‌توان سؤال کرد که آیا این فرقه‌ها و مذاهب جدید از دیدگاه متولیان ادیان رسمی پذیرفته شده هستند یا نه؟ اما شاید سؤال اساسی‌تری که باید مطرح شود آنست که اساساً دین رسمی یعنی چه؟ در میان هر یک از ادیان ابراهیمی مذاهب متنوعی به چشم می‌خورند که همگی خود را روایت "اصیل" از دین معرفی می‌کنند. از آن‌جا که همه این مذاهب دلایل و بینه‌هایی برای دفاع از موضع خود ارائه می‌دهند به نظر می‌رسد آن‌چه که موجب شده تا برخی قرائت‌ها به عنوان "قرائت رسمی" از یک دین به شمار آورده شود، افزون بودن شمار پیروان آن در قیاس با دیگر قرائت‌های رقیب است. اما اگر چنین باشد در آن صورت دور از انتظار نیست که فی‌المثل در مغرب زمین یکی از فرقه‌های دینی یا معنوی جدید که شمار پیروانشان با سرعت در حال ازدیاد است، در آینده‌ای نه چندان دور، قرائت رقیب را که اکنون "رسمی" خوانده می‌شود پشت سر بگذارد و جای آن را از حیث شمار پیروان پر کند. بر اساس معیار عددی، چاره‌ای نخواهد بود جز آن‌که این مذهب جدید را به عنوان "مذهب رسمی" در نظر بگیریم. این نکته به عنوان نمونه هم اکنون در مورد "کلیسای انگلیکان" که مذهب "رسمی" در انگلستان به شمار می‌آید در شرف وقوع است. از یک‌سو شمار مؤمنان کلیسا رو در حال کاهش است و از سوی دیگر در درون خود کلیسا انواع گرایش‌های "محافظه کار" و "لیبرال"، و "سنتی" و "مدرن" جمع موجود را به گروه‌های متفرق تجزیه کرده‌اند و بالاخره از ناحیه سوم جاذبه انواع نظام‌های باور دیگر، پیروان این کلیسا را به سمت جلب می‌کند.

"قرائت رسمی" از دین با "قدرت" و به خصوص "قدرت سیاسی" نیز نسبت دارد. به عنوان مثال در ایران به قدرت رسیدن صفویه موجب رسمیت یافتن تشیع شد و در آمریکای لاتین مقهور شدن اقوام بومی به دست اسپانیایی‌ها سبب رواج کاتولیسیسم به

عوض نظام‌های باور سنتی اقوام مایا و آزتک و دیگر اقوام بومی در این قاره گردید. ارتباط نزدیک قدرت سیاسی با قدرت تبلیغات و قدرت اقتصادی در جهان مدرن متأخر، موقعیت دینامیک تازه‌ای برای "قرائت‌های رسمی" به وجود آورده است. به عنوان نمونه در سال‌های اخیر راستگرایان محافظه کار در کلیسای پروتستان در آمریکا کوشیده‌اند تا با بهره‌گیری از قدرت‌های سه گانه‌ای که بدان اشاره شد، قرائت خود را از مسیحیت به سطح "قرائت رسمی" این دین در آمریکا ارتقا دهند.

در بحث‌هایی که در خصوص آینده مطرح می‌شود سه نوع "آینده" مورد توجه قرار می‌گیرد که حوزه و دایره‌شان به ترتیب کوچک‌تر و محدودتر می‌شود. این آینده‌ها عبارتند از آینده‌های ممکن، آینده‌های محتمل، و آینده‌های مطلوب. شناسایی این قلمروها و معین کردن مصادیق هر یک، برای هر حوزه خاص، مثلاً دین، در گرو میزان اطلاعات و دانسته‌های کسانی است که به تحقیق در آن حوزه خاص اقدام کرده‌اند. به عنوان مثال در مورد پدیدار یا هستار "دین" آینده‌های ممکن عبارت است از همه آینده‌هایی که محقق یا پژوهشگر یا دین باور می‌تواند برای دین "تصور" کند. روشن است که شمار آینده‌های ممکن نامتناهی است و توان تصور افراد متناهی. آینده‌های محتمل، از میان آینده‌های ممکن که شخص توانسته تصور کند، و با اعمال معیارهای معین، گزین می‌شوند. آینده‌های مطلوب از بین آینده‌های محتمل شناسایی می‌گردند. اما نکته مهم در خصوص آینده‌های مطلوب آنست که تحقق آن‌ها به هیچ روی امری محتوم نیست. هر یک از این آینده‌های مطلوب سناریوهایی هستند برای بساختن شرایط آینده بر طبق طرح‌ها و نقشه‌های معین.

از آن‌جا که شمار عواملی که در جهان واقعی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و به شکل دادن وضع و حال‌های آتی کمک می‌کنند بسیار زیاد است و در هر زمان معین تنها تعداد محدودی از این عوامل در اختیار کنشگران اجتماعی قرار دارد، نمی‌توان با قطعیت در خصوص آن‌چه که در آینده رخ خواهد داد سخن گفت. تنها می‌توان گفت از میان سناریوهای رقیب یا موازی که برای آینده در نظر گرفته شده، سناریویی از شناس تحقق بیشتر برخوردار است که با واقع بینی بیشتری از امکانات و عوامل موجود بهره گرفته باشد و شناخت دقیق‌تری از ظرفیت‌ها و استعدادهایی که در حوزه مورد نظر مندرج است داشته باشد.

بر این اساس پرسش از آینده هر امری در قلمرو تعاملات انسانی، خواه دین و خواه هر هستار دیگر، به این پرسش تحویل می‌شود که کنشگران ذینفع مایلند شانس تحقق کدام آینده مطلوب برای هستار مورد نظر افزایش یابد. روشن است که در این حال با مجموعه‌ای

از "عوامل ممکن" و شماری از گزاره‌های شرطی خلاف واقع سروکار پیدا می‌کنیم که هر یک بیان می‌کنند اگر مقدم (مقدمات) معینی حاصل شود، تالی تحقق خواهد یافت.

۴. کدام دین؟ کدامین مدرنیته؟

با این مقدمات، حال می‌توان به پرسش‌های آغازین مقاله بازگشت. در مورد سازگاری دین و مدرنیته و امکان ایجاد سنتزی از آن دو باید سؤال کرد کدام دین؟ کدامین مدرنیته؟ بشخصه در میان گونه‌های مختلفی که از مدرنیته تحقق پیدا کرده، گونه‌ای را می‌پسندم که در آن ضمن تأکید بر نقش محوری عقل نقاد در تمشیت امور و تصریح بر این نکته که معرفت‌های عینی که در حیطه عمومی در دسترس افراد قرار دارند و می‌توان آن‌ها را مورد نقادی قرار دارد همگی محصول حدس‌ها و فرض‌های ما برای فهم واقعیت هستند، بر سهم دانسته‌ها و بصیرت‌های ضمنی و عواطف و احساسات و اراده در شناخت بهتر و دقیق‌تر واقعیت نیز صحنه گذارده می‌شود. در این مدل خاص از مدرنیته، خاطر نشان می‌شود که همه اموری که در خارج از قلمرو عقل قرار می‌گیرند (خواه آن‌چه که ضد عقلانی^۲ است و خواه آن‌چه که فوق عقلانی^۳ است و خواه آن‌چه که غیر عقلانی^۴ است)، می‌باید در محکمه عقل مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد و تنها زمانی که عقل به گام زدن در مسیر آن‌ها یا بهره‌گیری از آن‌ها صحنه بگذارد، می‌توان آن‌ها را به خدمت گرفت. دلیل این آموزه آنست که عقل نقاد هم‌چون چشم بینایی است که راه را از چاه باز می‌نماید. در غیاب عقل نقاد، و در فقدان ارتباط با حیطه عمومی، اموری که در بیرون از حوزه عقلانیت قرار می‌گیرند می‌توانند با بهره‌گیری از عواطف و احساسات و اراده که از سنخ امور غیر معرفتی^۵ هستند و با حوزه عمل ارتباط دارند، به نحوی کورکورانه فاجعه ببار آورند.

دین به اعتبار آن‌که با اموری سروکار دارد که احیاناً در دایره امور غیر-معرفتی قرار می‌گیرند، یعنی اموری که اولاً و مستقیماً با تکاپوهای عقلی ارتباط ندارند، در صورتی که به عقل نقاد بی توجه باشد، می‌تواند به ابزاری در خدمت خشونت و تخریب بدل شود. شواهد تاریخی در این خصوص چندان فراوان است که نیاز به ذکر مصداق را مرتفع می‌سازد. از آن‌جا که دین در شکل دادن به هویت‌های فردی و جمعی دین باوران نقش مهمی ایفا می‌کند، حفظ نقش محوری عقل نقاد در نظام باور دینی از اهمیت مضاعفی برخوردار می‌شود. رویکردهایی به دین که در آن‌ها نگاه‌های رمانتیستی و هویت محورانه غلبه دارد زمینه ساز مرز بندی‌های خطرناک و خصومت آفرین می‌شوند.

در مدرنیته متکی به عقل نقاد، به ارزش‌های عام و کلی که در میان همه انسان‌ها مشترک است اهمیت داده می‌شود. در عین حال در این مدرنیته سهم بسیار زیادی برای

پلورالیسم معرفتی و ارزشی در نظر گرفته می‌شود و توضیح داده می‌شود که در غیاب پلورالیسم شانس کسب معرفت و در نهایت شانس بقا به نحو خطر آفرینی رو به کاهش می‌گذارد. بر این نکته نیز تأکید می‌شود که قبول پلورالیسم به منزله سقوط به ورطه نسبی‌گرایی نیست. مدرنیته متکی به عقل نقاد توضیح می‌دهد که نسبی‌گرایی در همه صورت‌ها و اشکال آن (معرفتی، زیبا شناسانه، اخلاقی، فرهنگی و امثالهم) رویکردی مطلوب و راهگشا نیست. نسبی‌گرایی نظریه‌ای است که مدعی است معیارهای سنجش برای تعیین صدق و کذب گزاره‌ها، یا موجه سازی باورها، یا ارزیابی ارزش‌ها و نظایر آن‌ها که در عرصه‌های مختلف معرفتی، زیبا شناسانه، اخلاقی، فرهنگی، ... مورد استفاده قرار می‌گیرد، مختص هستارهای اجتماعی معین (نظیر یک فرهنگ، یا یک نظام باور، یا یک شیوه زندگی، یا یک گروه، یا یک تمدن و امور مشابه) هستند و تنها در درون آن‌ها کاربرد دارند. هیچ نوع معیار سنجش عام که بتواند در بین این هستارهای اجتماعی داوری کند، موجود نیست. این هستارهای اجتماعی به این اعتبار "قیاس ناپذیر" به شمار می‌آیند.

در مدرنیته متکی به عقل نقاد تأکید می‌شود که نسبی‌گرایی (در اشکال مختلف آن) هم از حیث مقدمات و ساختار دارای نقص است و هم از حیث نتایجی که بار می‌آورد نامطلوب. در این مدرنیته، به اعتبار قبول این نکته که رشد معرفت، محصول حدس‌ها و فرض‌هایی است که برای فراچنگ آوردن واقعیت بر ساخته می‌شوند، این نکته مورد توجه قرار می‌گیرد که هر اندازه شمار و تنوع این حدس‌ها و فرضیه‌ها بیشتر باشد، شانس دستیابی به راه حل‌های مناسب‌تر افزایش می‌یابد. هم‌چنین در این مدرنیته به اعتبار قبول گوهری واحد و مشترک در میان همه انسان‌ها، به همه آدمیان به چشم موجوداتی هم‌تراز نظر می‌شود که هر یک "جهانی بنشسته در گوشه‌ای" هستند و می‌توانند با تجربیات منحصر به خود که محصول تماس از زاویه‌ای یگانه با واقعیت است، انبان مشترک معرفت و بصیرت انسانی را، هم در عرصه شناخت واقعیت و هم در حوزه درک ارزش‌ها، پربارتر کنند. مدرنیته متکی به عقل نقاد به سنت‌ها و فرهنگ‌ها و ادیان و دستاوردهای تمدنی اقوام و ملل مختلف به منزله ذخایر مشترک انسانی نظر می‌کند و وجود آن‌ها و بهره‌گیری نقادانه از آن‌ها را برای بالا بردن شانس بقای آدمیان مغتنم می‌شمارد. در این مدرنیته به مشارکت همگانی و به ارزش‌هایی نظیر آزادی، عدالت و انصاف، حقوق بشر و امثالهم جایگاهی محوری در قلمرو تعاملات اجتماعی اعطا شده است.

مسأله تعامل ادیان با وضع و حال مدرن، البته مسأله ساده‌ای نیست. هم اکنون در کشورهای پیشرفته که در آن‌ها نظام‌های دموکراتیک سکولار اداره امور سیاسی و اجتماعی کشور را بر عهده دارند، این بحث مهم مطرح شده که در تنظیم برنامه‌ها و قوانین و

دستورالعمل‌های ناظر به مدیریت جامعه تا کجا می‌باید و می‌توان از ارزش‌های متنوعی که به وسیله نظام‌های باور متعلق به فرهنگ‌های مختلف موجود در این جوامع استفاده کرد و به آن‌ها اجازه ایفای نقش و تأثیر گذاری در تدوین خط‌مشی‌ها را داد. این نکته از آن حیث اهمیت دارد که همه این نظام‌ها به مدرنیته‌ای که به خرد نقاد اتکا دارد توجه تام دارند و آن را به عنوان رویکرد مختار خود برگزیده‌اند. از آن‌جا که یکی از آموزه‌های این مدرنیته توجه به فرهنگ‌ها و سنت‌های متکثر است، در نظام‌های دموکراتیک سکولار کوشش می‌شود تا از میراثی که هر یک از این سنت‌ها و فرهنگ‌ها و نظام‌های باور در اختیار دارند به نحو بهینه بهره گرفته شود (۱۶). اما در این وضع و حال واقعی، تنها آن دسته از نظام‌های باور که بتوانند ارزش‌های مورد نظر خود را با زبان و بیان مناسب یک جامعه کثرت‌گرا صورتبندی کنند، شانس آن را خواهند داشت که حضور پر رنگ‌تری در عرصه تعیین ارزش‌های ماشین دموکراسی و دیگر تکنولوژی‌های تمشیت امور سیاسی جامعه داشته باشند و سهم بیشتری بر عهده بگیرند. عکس مطلب هم البته صادق است. نظام‌های باوری که نتوانند تصویری در خور انسان مدرن و جوامع مدرن از خود ارائه دهند، از اقبال مخاطبان در این جوامع برخوردار نخواهند شد.

به عنوان نمونه هم اکنون مسائل مربوط به محیط زیست، ازدیاد جمعیت، بیماری‌های مقاربتی نظیر ایدز، امنیت بین‌المللی و خطر تروریسم با توجه به دسترس پذیر شدن فزاینده فناوری‌هایی که امکان کشتار جمعی را فراهم می‌آورند، و نظایر آن‌ها در زمره دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های جدی شهروندان و مسؤولان و تصمیم‌گیران به شمار می‌آیند. دینی که نتواند در قبال این موضوعات اساسی که جوامع جدید با آن‌ها مواجه هستند رویکرد مناسبی اتخاذ کند در خطر آن قرار دارد که از جانب عامه "بی ربط و فاقد اهمیت" تلقی شود و با نادیده گرفته شدن، به حاشیه رانده شود و احیاناً حذف گردد.

اگر در آینده‌ای که پیش رو داریم الگوی مدرنیته متکی به خرد نقاد که در حال حاضر از درجه مقبولیت بالاتری در قیاس با مدرنیته‌های رقیب برخوردار است، هم‌چنان از قبول عام یا لاقبل گسترده برخوردار باقی بماند، در آن صورت آن نوع رویکرد دینی که بیشترین درجه سازگاری را با ویژگی‌های آن داشته باشد، از بالاترین میزان تأثیر گذاری در جهان کثرت‌گرایی که در چارچوب ارزش‌های این نوع مدرنیته شکل می‌گیرد، برخوردار خواهد شد.

۵. دین و بدیل‌های مدرنیته نقاد

می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا مناسب‌تر است ادیان برای بقای خود در آینده از مدرنیته‌ای که در آن به عقل نقاد جایگاه محوری اعطا شده حمایت کنند یا آن که توجه و حمایت خود را به مدرنیته‌های دیگری معطوف کنند که در آن‌ها برای اراده و عواطف و احساسات در برابر عقل نقاد جایگاه محوری در نظر گرفته شده، و یا آن که انرژی خود را در مسیر پشتیبانی از آن چه که "وضع و حال پست مدرن" نامیده می‌شود متمرکز سازند.

دیدگاه مدافع وضع و حال پست مدرن در برخی از نقاط جهان از سوی شماری از افراد به منزله چشم اندازی مبشر ایجاد جهانی بهتر ترویج و تبلیغ شده است. به عنوان مثال در ایران این دیدگاه بعضاً به وسیله آقای فردید و برخی از شاگردان وی مورد تأکید قرار گرفته است. آقای فردید می‌نویسد: "مطالبی که در "پست مدرن" مطرح می‌شود مربوط به برزخ میان دوره جدید و ماورای دوره جدید و به اصطلاح من پس فردای تاریخ با انقلاب جهانی و ظهور مهدی موعود (عج) است. ... کتاب‌های متعددی که در این زمینه نوشته می‌شود می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد: یکی طرفداری از انقلاب جهانی با ظهور دوره ماورای جدید و دیگری با وجود طرح "پست مدرن" دفاع تصریحی و به خصوص تلویحی از همان دوره جدید و تمنای بی حاصل بازگشت دوره جدید. قسمت سوم موضع صریح و معینی ندارد. ... معمولاً ما غربی را مراد می‌کنیم و غرب زدگی شرق و حال آن که چنین نیست دوره جدید بالکل غرب زده است و آن هم غرب زده است دو چندان. این غرب زدگی دو چندان است که میانی آن در تزلزل است. ... دوره جدید نیم مدار آن بر مدار نیست نگاری دو چندان است و رجوع آن به اعتقاد به اصالت بشر در برابر اصالت وجود امری و رای انسان.^۷ ... " (۸)

نویسندگان موافق با آموزه‌های پست مدرن عموماً، آگاهانه یا ناآگاهانه، از نسبی‌گرایی در اشکال مختلف آن دفاع می‌کنند. از جمله دلایلی که به وسیله سردمداران اندیشه‌های پست مدرن در توجیه این رویکرد اقامه می‌شود لزوم توجه به فرهنگ‌های متنوع و شیوه‌های زیست مختلف و حمایت از حقوق گروه‌های اقلیت است. نویسندگان پست مدرن، از رورتی گرفته تا فوکو و از دریدا تا لیوتار و دیگران، در عین حال هم‌چون منتقدان رمانتیست مدرنیته، با نقد آموزه‌های عصر روشنگری و انتقاد از عقل نقاد، به انکار ارزش‌های عام و فراگیر خواه در قلمرو معرفتی (نظیر صدق یا نظریه‌ها و روایت‌های فراگیر) و خواه در حوزه امور اخلاقی و زیبا شناسانه (نظیر اصول کلی اخلاقی) می‌پردازند و بر اصالت جماعت^۸ و ارزش‌های محلی و اولویت موازین پراگماتیکی در قبال استدلال‌های عقلی تأکید می‌کنند. از جمله شناخته شده‌ترین بدیل‌های مدرن و مخالف مدرنیته متکی به خرد نقاد، فاشیسم است که تلاش آن است با بهره‌گیری از ابزارهای انقلابی نظیر خشونت، جنگ، و

بسیج توده‌ای با ارزش‌های عصر روشنگری و مدرنیته نقاد مبارزه کند. در حالی که مدرنیته نقاد ریشه در اندیشه فیلسوفان خردگرای قرن هجدهم نظیر کانت دارد، مدافعان مدرنیته‌های مخالف خرد نقاد، از آرای نویسندگانی هم‌چون فردریش نیچه، ارنست یونگر، کارل اشمیت، مارتین هایدگر و نظایر آنان بهره می‌گیرند.

در گذشته آن گروه از نمایندگان ادیان که گرایش‌های محافظه کارانه افراطی داشته‌اند در زمره حامیان جدی رویکردهای ضد روشنگری و عقلانیت نقاد و مدرنیته‌های مخالف با روشنگری بوده‌اند. در قرن هجدهم نویسندگانی مانند جوزف دو مایستر و یوهان گئورگ هامان با استفاده از استدلال‌هایی کلامی به مخالفت با مدرنیته متکی به خرد نقاد برخاستند. این نویسندگان به مخاطبان تأکید داشتند که، نظم و سلسله مراتب اجتماعی می‌باید به هر قیمت محفوظ باقی بماند؛ نظام سلطنت و اقتدار کلیسا برای حفظ ثبات سیاسی از ضروریات است و هر نوع چالش جایگاه این دو نهاد موجب فروپاشی اجتماعی می‌شود؛ مردم فاقد توان اداره امور و حکومتگری هستند؛ بهره‌گیری از عقل چنان که فیلسوفان روشنگری می‌گویند به بروز فاجعه منجر می‌شود (۲۰).

تصویر آینده‌ای که در آن بدیل‌های مدرن یا پست مدرن ضد خرد نقاد رواج می‌یابند تصویر خوشایندی به نظر نمی‌رسد. به قول یک محقق علوم اجتماعی، زمانی که عقل نقاد تضعیف شود راه برای "کالیفرنیزاسیون" و یا "بالکانیزاسیون" هموار می‌شود (۱۱). در اولی ترویج دیدگاه‌های نسبی‌گرایانه‌ای که مدعی است فراروایت‌ها یا روایت‌های کبیر(نظیر قوانین عام علمی یا اصول عام اخلاقی) که بتوانند میان دعاوی معرفتی یا ارزشی قضاوت بکنند وجود ندارد منجر به آن می‌شود که گروه‌های مختلف، بر مبنای اعتقاد به قیاس ناپذیری ارزش‌ها و باورهای خود با نظام‌های ارزشی و باور دیگران، بکوشند جزیره‌های مستقلی به وجود آورند و ظاهراً بدون آن‌که کاری به کار هم داشته باشند، روزگار بگذرانند.^۹ در دومی افراد به نظام‌های باور به منزله ایدئولوژی نظر می‌کنند و می‌کوشند با تکیه به ایدئولوژی‌های مختار خود شرایط زیست خود و دیگران را تعیین کنند. در چنان اوضاع و احوالی هر فرهنگ یا تمدن یا دین بر طبل برتری و حقانیت و اصالت خود می‌کوبد و همه تلاش خود را برای منقاد ساختن "دیگران" که علی‌الاصول به واسطه آن‌که به فرقه ناجیه تعلق ندارند، از شأن و حقوق پایین‌تری از "خودی‌ها" برخوردارند، به کار می‌گیرند. و اگر ملاحظات عملی و پراگماتیستی آن‌ها را به این نتیجه برساند که نمی‌توانند حریفان را از صحنه خارج کنند، آن‌گاه بر مبنای نوعی توافق عملی (دو فاکتو) و با تکیه به اصل پراگماتیستی^{۱۰} در حصار می‌کشند با تعلیق مخاصمه و در بیم و نگرانی از

رقبا، به زندگی در انزوای نسبی ادامه می‌دهند. تصویر این اوضاع و احوال را ساموئل هانتینگتن در کتاب *برخورد تمدن‌ها* (۱۲) به خوبی ترسیم کرده است.

اما هم‌چنان که خود هانتینگتن اذعان کرده جهانی که در آن فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و ادیان حصار کشیده به دور خود تنها به اعتبار موازنه وحشت، به بقا ادامه می‌دهند، جهان پایداری نخواهد بود و دیر یا زود شعله‌های خصومتی که به واسطه آموزه‌های ایدئولوژی‌های رقیب دائماً زبانه می‌کشد به نحو گسترده‌ای بالا می‌گیرد و همه را در کام خود فرو می‌برد. به نظر نمی‌رسد که هیچ یک از دو سناریوی کالیفرنیزاسیون یا بالکانیزاسیون برای پیروان ادیان که قائل به ارزش‌های اخلاقی و ایمانی متعالی هستند، سناریوهای مطلوبی باشند. ضمن آن که موقعیت "کالیفرنیزاسیون" چنان که در جای دیگری به تفصیل توضیح داده‌ام، به سرعت به موقعیت "بالکانیزاسیون" بدل می‌شود و زمینه را برای اعمال خشونت در مقیاس گسترده فراهم می‌آورد (۲).

یکی از مشخصه‌های جهان مدرن ازدیاد میزان وابستگی میان ساکنان سیاره و گره خوردن سرنوشت آن‌ها با یکدیگر است. اگر در گذشته تمثیل کشتی واحدی که به همه سرنشینان آن تعلق دارد و هر نوع خطری که از ناحیه هر سرنشین به وجود آید همه را مورد تهدید قرار می‌دهد، در مورد اقوام و امت‌ها و گروه‌های جدا از هم صادق بود، اکنون در مورد کل جهان مدرن با برجستگی بیشتری صدق می‌کند. در چنین شرایطی، همه نظام‌های باور، ایدئولوژی‌ها و دکترین‌هایی که تفرقه میان افراد را ترویج کنند و بر مرزبندی‌های خصمانه تأکید ورزند، از سوی جمع که بقای خود را در خطر می‌بیند به منزله نوعی عامل تهدید کننده امنیت و ثبات همگانی تلقی می‌شوند و در معرض طرد و به حاشیه رانده شدن یا حتی حذف به وسیله جمع قرار می‌گیرند.

به نظر می‌رسد ملاحظات عملی ناشی از حفظ بقا به همراه ازدیاد تراز معرفت مربوط به وابستگی اجزا زیستبوم گسترده‌ای که سیاره زمین را با همه اجزا جاندار و بیجان درون آن تشکیل می‌دهد، ابنا بشر را صرف‌نظر از تنوع‌های ایدئولوژیک، دینی، تاریخی و فرهنگی به سمت پذیرش نوعی نظم واحد جهانی سوق خواهد داد. نمونه‌های کوچک‌تر این برساخته فوق‌عظیم هم اکنون در ترازهای کوچک‌تری نظیر اتحادیه اروپا در دست آزمایش است.

برساخته‌ای هم‌چون اتحادیه اروپا که در آن قریب دو دوجین کشور با شمار زیادی از اقوام و گروه‌ها با زبان‌ها و فرهنگ‌های متنوع حضور دارند، به یک اعتبار و در تراز اندیشه‌ها و نظام‌های باور هم‌چون بازار مکاره‌ای است که در آن هر کس کالای خود را به نیت جلب شمار بیشتری از مشتریان عرضه می‌کند. در این بازار گسترده، آموزه‌ها و باورهایی از شانس قبول و پذیرش بالاتر برخوردار خواهند بود که کالایی که عرضه می‌کنند دارای درجه

شمول و دربرگیرندگی بالاتری باشد و در عین پاسخگویی به نیازهای معنوی و ارزشی انسان‌ها به گونه‌ای برتر از نظام‌های رقیب، با مقتضیات یک جهان کثرت‌گرا به خوبی هماهنگ باشد.

یکی از مهم‌ترین جنبه‌هایی که در جهان مدرن مورد توجه قرار گرفته و به عنوان یکی از وجوه امتیاز آن از جهان کهن معرفی شده جنبه‌ای است که از آن با عنوان "جامعه هماغوش خطر"^{۱۱} یاد می‌شود. (۹؛ ۵). هماغوش بودن جهان مدرن با خطر جلوه‌ها و صورت‌های گوناگونی دارد اما برای مقصودی که در این رساله دنبال می‌شود صرفاً به جنبه‌ای که با نقش دولت جدید و جایگاه دین در جامعه ارتباط دارد پرداخته می‌شود. مدرنیته متکی به خرد نقاد به دولت به منزله برساخته‌ای نظر می‌کند که با راهنمایی عقل جمعی با شیوه‌های متکی به سعی و خطا می‌کوشد فضا را برای فعالیت سازنده افراد هر چه بیشتر مهیا سازد. برخی متفکرین مدرن متقدم نظیر تامس هابز در قرن هفدهم توضیح داده بودند که دولت مدرن به منزله یک لویاتان (اژدها) که همه قدرت متمرکز را در اختیار دارد بر مبنای یک قرارداد نانوشته با شهروندان امنیت تعاملات اجتماعی را تضمین می‌کند. از آن زمان تاکنون مفهوم جامعه مدنی، که خود یکی دیگر از برساخته‌های جهان جدید است، به منزله ابزاری که با ایجاد حریم ایمنی فراخ‌تر، از امنیت عمل فرد در برابر زیاده روی‌های قدرت (خواه سیاسی و خواه اقتصادی) جلوگیری می‌کند، به عنوان یکی دیگر ملزومات جوامع جدید از اهمیت برخوردار شده است. در مدرنیته عقل گرا بر این نکته تأکید می‌شود که شهروندان می‌باید مستمراً در قالب نهادهای مدنی از دولت طلب کنند تا مشروعیت خود را با تکیه به شیوه‌های عقلانی احراز کند و دائماً می‌باید با هشجاری در پی یافتن و مطرح ساختن مواردی باشند که در آن‌ها دولت از این مسؤولیت خود عدول کرده و با انگشت گذاردن بر این موارد دولت را وادار به تصحیح رویه‌های خود کند. دولت نیز به نوبه خود موظف است مستمراً در جهت برطرف ساختن نقص‌های کارکردی ماشین عظیم حکومت‌گری گام بردارد. در چنین فضایی از تعامل میان دولت و نهادهای مدنی و دیگر حاملان قدرت، شهروندان، که هابز مدعی شده بود گرگ یکدیگر هستند، به عوض آن‌که برای از بین بردن و نابودی یکدیگر فعالیت کنند می‌کوشند خواسته‌ها و امیال و نیازهای مختلف را به زمینه‌هایی برای همکاری و رقابت بدل کنند. به همین اعتبار است که در مدرنیته خردگرا بر اهمیت دموکراسی به عنوان مناسب‌ترین شکل حکومت، تا این زمان، تأکید می‌شود. در این نظام چنان‌که اشاره شد، شهروندان وظیفه‌ای اساسی در نقادی مستمر سیستم و تصحیح رویه‌های آن دارند. (۱۷)

در برابر این تلقی از دولت مدرن که در مدل‌های مدرنیته خردگرا بر آن تأکید می‌شود، تلقی‌های دیگری نیز وجود دارد که نویسندگانی که از مدرنیته‌های غیر عقل‌گرا دفاع می‌کنند، به ترویج آن همت گمارده‌اند. به عنوان نمونه در نظر کارل اشمیت دولت می‌باید با اعمال سیاست پنجه آهنین، "مشروعیت" خود را تثبیت کند و اقدام به تمییز "دوستان" از "دشمنان" نماید و با طرد دشمنان، فضا را به صورت انحصاری در اختیار "دوستان" بگذارد. دموکراسی از نظر اشمیت مدلی منحط است که امکان اداره بهینه جامعه را از رهبران سلب می‌کند. رویکردهای غیر عقل‌گرا در بسیاری از موارد با آموزه‌های ایدئولوژیک/دینی نیز همراه می‌شوند. در این حال رهبران سیاسی با ادعای این‌که با سرچشمه‌های ماورای طبیعی در ارتباطند و از الهامات و هدایت‌های دینی برخوردارند، دعوی مشروعیت بالاتری می‌کنند. نمونه جرج بوش در آمریکا که در دور نخست انتخابات ریاست جمهوری در زادگاه خود تک‌زاس رسماً اعلام کرده بود که حضرت مسیح (ع) را به خواب دیده و آن حضرت به او توصیه کرده که در انتخاب شرکت کند، و یا نمونه رایش سوم که در پی احیای امپراتوری دینی شارلمانی بود، از نمونه‌های برجسته تاریخ معاصر است.

اما واقعیت اینست که رویکردهای اشمیتی یا از نوع نو-محافظه کاران آمریکایی یا نازی‌های آلمانی، علیرغم همه خوش‌نمونی‌های ظاهری و احتمالی، تنها درجه هماغوشی با خطر زیست‌بوم‌های ملی و منطقه‌ای و جهانی را افزایش می‌دهند. مدرنیته‌های رویگردان از خرد نقاد، از هر سنخ که باشند، در بن و بنیاد آموزه واحدی را ترویج می‌کنند و آن برتر نشاندن یک نظام باور یا یک سیستم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، از نظام‌ها و سیستم‌های رقیب، و مطرح کردن این ادعاست که کلید حل همه مسائل و مشکلات تنها در اختیار این نظام یا سیستم برتر است. به ادعای مدافعان این رویکردها، برتری نظام و سیستم مورد آنان اظهر من الشمس است و همه "خودی‌ها" بدون هیچ دشواری بر آن صحنه می‌گذارند. "غیر خودی‌ها" را نیز می‌باید "ملزم" به پذیرش حقیقت این رویکردهای مختار کرد.

عقل نقاد نشان داده که در جهان تعاملات اجتماعی هم مسائل و هم راه حل‌ها تا حد زیادی از نحوه تعامل افراد پدیدار می‌شوند. در این شرایط گشودگی به غیر و درس‌آموزی از دیگران و بهره‌گیری از تجربیات آنان در عین ارائه بصیرت‌ها و تجربیات خود، بهترین زمینه ممکن برای دستیابی به راه حل‌های مناسب را در درون زیست‌بوم‌ها به وجود می‌آورد. تنوع و تکثری که در جهان مدرن وجود دارد بر خلاف آن‌چه که مارکس مدعی بود موجب از خودبیگانگی آدمیان نمی‌شود بلکه می‌تواند زمینه را برای توسعه و گسترش

فضای معرفتی افراد و دستیابی آنان به توانائی‌ها و ظرفیت‌های فراختر و کارآمدتر آماده سازد. اصرار بر حذف غیر و روی گرداندن از سنت‌ها و تجربیات دیگران، صرفاً به فقیرتر شدن زیست‌بوم منجر می‌شود. تجربه جهان اسلام از این حیث بسیار در خور توجه است. در قرون طلایی اسلام که از قضا ایرانیان در ایجاد و تداوم آن سهم بسیار مؤثری داشتند، گشودگی متفکران مسلمان به فرهنگ‌های غیر و به خصوص بدهستان بسیار پرثمر با فرهنگ یونانی موجب شد تا جهش‌های معرفتی چشمگیری در زیست‌بوم گسترده‌ای که تمدن اسلامی را در خود جای داده بود رخ دهد. اما از زمانی که کسانی به ترویج این آموزه پرداختند که باید تنها به "حکمت ایمانیان" تکیه کرد و از "حکمت یونانیان" به کلی روی برگرداند، زمینه برای تولید محصولات معرفتی پربازده و بدیع روز به روز محدودتر شد. مرحوم مطهری در نقد روحیه اخباری‌گری از جمله به این نکته اشاره می‌کند که نگاه تنگ‌نگرانه و پوزیتیویستی اخباریون که ظرافت‌های عقلی را بر نمی‌تافتند فقه پر بار شیعی را در معرض خطر جدی تهی شدن از ظرفیت‌ها و مایه‌های درونی آن قرار داد. رویکرد اخباریون را باید با رویکرد مرحوم علامه طباطبایی مقایسه کرد که باز هم به نقل از مرحوم مطهری برای راقم این سطور، به ایشان در مقام شاگرد برجسته خود توصیه کرده بود اوپانیشادها را مطالعه کند زیرا مایه‌های عرفانی غنی این کتاب می‌تواند بصیرت‌های تازه‌ای برای فهم بهتر عرفان اسلامی در اختیار وی قرار دهد.

در ایران اسلامی، یک جریان فکری که از آن با عنوان روشنفکری دینی یاد می‌شود طی دهه‌های متممادی کوشیده تا ظرفیت‌های رشد و تکامل در زیست‌بوم ایران اسلامی را تا حد ممکن افزایش دهد. نکته مهم در مورد این جریان فکری آنست که به ویژه در سال‌های اخیر با عنایت هر چه بیشتر به قابلیت‌های خرد نقاد، تلاش کرده تا با نقد اشتباهات گذشته و درس‌گیری از تجربیات خود و دیگران، راه‌های مناسب‌تری را برای پیشبرد پروژه خود شناسایی کند. روشنفکری دینی زمانی از رویکرد دین‌ایدئولوژیک دفاع می‌کرد و زمانی نیز برخی از حاملان آن به رویکردهای پست‌مدرن‌گرایی نشان دادند، شاید هم اکنون نمایندگان این هر دو روند، هنوز در میان کسانی که به نام روشنفکران دینی نامیده می‌شوند، به چشم بخورند و حضور داشته باشند. اما شماری از این روشنفکران با تأکید بر اهمیت بهره‌گیری از خرد نقاد کوشیده‌اند پروژه روشنفکری دینی را در مسیر تازه‌ای به پیش برانند. مدعای این رویکرد تازه آن است که در سنت اسلامی ذخیره‌های نظری و اخلاقی و معنوی فراوانی وجود دارد که پالایش و بازتفسیر مناسب آن‌ها به مدد عقل نقاد و نیز با استفاده از تجربه‌های سنت‌های دیگر، آن‌ها را با سنت‌های عقلانی درون مدرنیته هماهنگ ساخت و با تلفیق و ترکیب این سنت‌ها سرمایه در خور توجهی برای تعامل در

جهان مدرن و عرضه آموزه‌های کارآمد به نه تنها ساکنان زیست‌بومی که سپهر فرهنگ ایرانی - اسلامی به شمار می‌آید که به اعضای همه زیست‌بوم‌ها و نظام‌های باور، فراهم آورد. روشنفکران دینی با تأکید بر نقش گفت و گو به عنوان ابزاری اساسی و مهم در بالا بردن ظرفیت‌های معنایی و مفهومی موجود در زیست‌بوم‌ها، تأکید می‌ورزند که بخش مهمی از پروژه روشنفکری دینی ناظر است به اتخاذ رویکردهای اخلاقی مبتنی بر آموزه‌ها و اصول عام اخلاقی، برای موضعگیری در برابر هر آن چه که زیست‌بوم‌های کوچک و بزرگ را در سطح سیاره در معرض خطر قرار می‌دهد و مقابله آگاهانه با آن. به این اعتبار ترویج این دیدگاه در تراز ملی و بین‌المللی برای ایجاد جایگاه شایسته‌ای برای دین در جهان آینده و نیز کاهش خطراتی که جهان جدید با آن در عرصه سیاست هم‌اغوش است از اهمیت فراوان برخوردار است. اما در مجال اندک مقاله حاضر نمی‌توان چنان که شایسته است در خصوص این رویکرد و سهم آن در ترویج بهینه ارزش‌های معنوی و دینی سخن گفت و می‌باید این امر را به فرصت دیگری واگذارد. (۷)

۶. نتیجه

به پرسش‌های آغازین مقاله بازگردیم. آیا دین با مدرنیته سازگار است؟ در ادیان ابراهیمی و به خصوص در اسلام عناصر متنوعی وجود دارند که می‌تواند زمینه را برای برساختن و بسط قرائت‌هایی که با یکی از انواع مدرنیته و نیز رویکردهای پست مدرن سازگار باشند، مهیا سازند. بنابراین می‌توان با گزینش‌های مناسب و تأکید بر برخی جنبه‌ها و کم رنگ کردن نقش برخی جنبه‌های دیگر، هیئت‌ها و آرایه‌های مناسبی از باورهای دینی را فراهم آورد که با یکی از قرائت‌های متنوع مدرنیته و پست مدرنیته هماهنگی بیشتری پیدا کنند.

این که در دوران مدرن بر سر دین چه می‌آید بستگی زیادی به گزینش‌هایی خواهد داشت که حاملان و نمایندگان دین (دین باوران) به انتخاب آن‌ها دست می‌زنند. طالبان با تأکید بر عناصر خاصی از باورهای دینی نفرت و خشم عمومی را متوجه مسلمانان کرده‌اند. در آمریکا مسیحیان راست‌گرا با مهارت خاصی توانسته‌اند سبک ادبی (ژانر) تازه‌ای از رمان را ترویج کند که مضمون محوری آن آموزه‌های تبشیری است (۱۳). اما رویکرد انحصارگرایانه و تنگ نظرانه مسیحیت تبشیری در عرصه سیاست، که نمونه برجسته آن در سمتگیری‌های دولت جرج بوش و نتایج فاجعه بار آن به چشم می‌خورد، در عین حال موجب شده تا از دامنه اقبالی که در چند سال اخیر متوجه این کلیسا شده بود تا اندازه‌ای کاسته شود (۱۴).

دین باوران رهیافت‌های متنوعی در قبال مجموعه باورهای نظام‌های باور خویش دارند. برخی بر این اعتقادند که حافظ دین خداست و وظیفه آنان این نیست که برای بهبود اوضاع اجتماع و یا ترویج آموزه‌های دینی تلاش کنند. آنچه وظیفه آنانست حداکثر آن است که خود رستگار از دنیا به سرای باقی رخت بر بندند (۱۸). گروهی نیز معتقدند کفر و پلیدی و پلشتی و زشتی عالم را فرا گرفته و وظیفه آنان است که با نابود سازی نظم موجود، زمینه را برای بساختن عالمی که هم‌چون تصویر در آینه افتاده بهشت در روی زمین است، فراهم سازند. جمع سومی بر این باورند که در دینامیک پیچیده تحولاتی که در جهان تعاملات انسانی رخ می‌دهد، با در نظر گرفتن این نکته که هیچ دیار بشری به گوی بلورینی که رازهای آینده را پیش رویش آشکار سازد دسترسی ندارد و همه انسان‌ها ناگزیرند به مدد سعی و خطا و بهره‌گیری از تجربه‌های معرفتی جمعی، به شیوه‌ای تدریجی، شرایطی را بر سازند که در آن امکان رشد و تحقق بهینه ظرفیت‌ها و استعدادهاى مثبت فراهم شود، می‌توان از ارزش‌ها و آموزه‌های دینی به گونه‌ای هوشمندانه برای بالا بردن بازده این فرایند کمک گرفت.

پاسخ به این پرسش محتوم را که کدام یک از این جهت‌گیری‌ها رجحان دارد می‌باید در این بیت رندانه خواجه شیراز یافت که:

من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی

یادداشت‌ها

۱. نگارنده لازم می‌داند از همفکری‌های آقای حسین پایا، مدیر محترم انتشارات طرح نو، که تحریر اولیه‌ای از این مقاله را موشکافانه و نقادانه مطالعه کرد و نکات مفیدی برای تکمیل آن پیشنهاد نمود صمیمانه تشکر کند.

2. non-rational

3. trans-rational/ meta-rational

4. irrational

5. non-cognitive

۶. در مقالات دیگری به تفصیل این نکته را توضیح داده‌ام که دموکراسی، به منزله نظامی برای اداره جوامع، یک تکنولوژی یا یک ماشین است و هم‌چون هر ماشین دیگری واجد شماری از کارکردها به علاوه ارزش‌هایی است که کاربران بر آن تحمیل می‌کنند. در این زمینه بنگرید به (پایا ۱۳۸۴).

7. communitarianism

۸. برای نقد دیدگاه‌هایی که منکر کارآیی قوانین عام علمی هستند بنگرید به (پایا ۱۳۷۸) و در مورد نظام‌های اخلاقی که وجود اصول عام و کلی اخلاقی را انکار می‌کنند نگاه کنید به (۶).

9. modus vivendi

10. risk society

۱۱. آقای فردید در اعتراض به گزارش مختصر و ناقص روزنامه کیهان از این سخنرانی، در تاریخ ۶۸/۲/۳۱ متن مکتوبی از خلاصه صحبت خود را برای روزنامه کیهان ارسال می‌کند. این متن، که نقل قول منقول در مقاله از آن اخذ شده، در تاریخ ۶۸/۳/۱۱ در روزنامه کیهان به چاپ رسیده است.

منابع

۱. پایا، علی، (۱۳۷۸)، "آیا قوانین بنیادین علم واقع نما هستند؟"، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۲، زمستان.
 ۲. پایا، علی، (۱۳۸۱)، "نسبی‌گرایی معرفتی و خشونت ورزی در صحنه عمل اجتماعی"، مندرج در گفت و گو در جهان واقعی: کوششی واهی یا ضرورتی اجتناب‌ناپذیر، تهران: طرح نو.
 ۳. پایا، علی، (۱۳۸۴)، "دموکراسی اسلامی: امکان یا امتناع؟"، آیین، سال اول، شماره دوم.
 ۴. پایا، علی، (۱۳۸۵ الف)، "ملاحظات انتقادی در خصوص تجربه مدرنیته ایرانی"، حکمت و فلسفه، سال دوم، شماره سوم.
 ۵. پایا، علی، (۱۳۸۵ ب)، فناوری‌های نو و فرهنگ، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر، و ارتباطات وابسته به وزارت ارشاد اسلامی.
 ۶. پایا، علی، (۱۳۸۵ ج)، "سیستم‌های بسته، سیستم‌های باز و فلسفه اخلاق مبتنی بر اصالت مصادق"، یادنامه دکتر ابوالفضل جهانگیری، تهران: پژوهشکده حکمت و فلسفه.
 ۷. پایا، علی، (۱۳۸۵ د)، در باره روشنفکری دینی مدرن و رسالت آن، تهران: طرح نو.
 ۸. فردید، احمد، (۱۳۶۸)، "غرب زدگی جهانی و تزلزل مبانی ۲۵۰۰ ساله آن در کل جهان پست مدرن کنونی"، سخنرانی ارائه شده در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۲۷ اردیبهشت.
9. Beck, Ulrich, (1992), *Risk Society*, Translated by Mark Ritter, London Newbury Park New Dehli: Sage Publications.
10. Beckford, James, (1989), *Religion and Advanced Industrial Society*, London: Unwyn Hyman.
11. Fay, Brian, (1996), *Contemporary Philosophy of Social Science: A Multicultural Approach*, Oxford: Blackwell Publishers.
12. Huntington, Samuel, (1996), *The Clash of Civilizations and the Making of World Order*, New York: Simon and Schuster.

13. Kennedy, Douglas, (2005), "Selling Rapture", *Review (the Guardian)*, July, pp. 4-6.
14. Parker, Kathleen and Sentinel, Rolando, (2006), "Christians have Differing World Views", *The San Diego Union-Tribune*, August.
15. Partridge, Christopher, (2004), *Encyclopaedia of New Religions*, Oxford: Lion Publishing PLC.
16. Paya, Ali, (2006), "Secular Democracies – Theologizing Politics?" *Learning for Democracy*, Vol. 1, No. 3.
17. Popper, Karl, (2000), "Open Society and Democratic State", unpublished paper, quoted in Mark Nuttorn *Science and the Open Society: The Future of Karl Popper's Philosophy*, Budapest: Central European University Press.
18. Scruton, Roger, (2005), *Gentle Regrets: Thought from a Life*, London: Continuum.
19. Wittgenstein, Ludwig, (1958), *Philosophical Investigations*, Oxford: Blackwell.
20. Wolin, Richard, (2004), *The Seduction of Unreason: The Intellectual Romance with Fascism from Nietzsche to Postmodernism*, Princeton: Princeton University Press.